

روایتی محلی از اسطوره‌ی جهانی میل به زندگی جاودان (بی مرگی)

محمد چغلوند^۲

مقدمه

افسانه‌های پریان به عنوان بخشی از ادبیات شفاهی حامل مفاهیم، حکمت‌ها، پندها و اندیشه‌های اقوام هستند، که در گذر زمان سینه به سینه، نقل به نقل از نیاکان کهن به ما رسیده‌اند. ولادمیر پراپ افسانه‌های پریان را به این صورت که، در این گونه افسانه‌ها به شخصیت‌های مختلف نقش‌ها (خویشکاری یا کارکردها)ی مشابه واگذار و این نقش‌ها را به مثابه عناصر پایدار قصه‌ها، تعریف می‌کند. پراپ نقش‌های تشخیص داده شده را نامحدود نمی‌داند اما، از ترکیب آنها می‌توان به تعداد نامحدودی افسانه رسید. بدین گونه پراپ بر اساس نحوه‌ی ترکیب این خویشکاری‌ها تحلیلی ریخت‌شناسانه از افسانه‌ها به دست می‌دهد (پراپ، ۱۳۷۱). او در واقع محتوا را عنصری دست دوم تلقی نموده است.

بسیاری از صاحب نظران بر پیوند میان افسانه‌ها و اسطوره‌ها تاکید دارند، در میان آنان می‌توان به لوی استراوس اشاره نمود که ضمن اشاره به پیوند میان اسطوره‌ها و افسانه‌های پریان بر طبقه‌بندی افسانه‌های پریان بر اساس بن مایه مشترک آن‌ها با اسطوره‌ها تاکید دارد.

آن چه افسانه‌ها را بیش از پیش مورد توجه ما قرار می‌دهد، خوانش نمادین آن‌ها از زندگی بشر و مسایل پیرامون آن می‌باشد. در ادبیات شفاهی لرها و لک‌ها در لرستان، افسانه‌ها مانند سایر اقوام گرمابخش شب‌های سرد زمستان و محمل اندرزهای بزرگان به نسل آینده می‌باشد. این افسانه‌ها به نام‌های مختلف هم چون، متل، بی‌بی، پارچا و... در بین طوایف لر و لک مطرح هستند و تنها نقش سرگرمی و پر کردن اوقات فراغت را ندارند، بلکه در ظرف آنان باورها و سنن مختلف نیز در گذر زمان راه می‌پویند. تصور انسان کهن درباره‌ی جوانب زندگی خویش را می‌توان در افسانه‌ها مشاهده نمود. تبلور جهان زندگی انسان در افسانه‌ها با پرداختن آن‌ها به مسئله‌ی مرگ و در مقابل آن زندگی جاودان بیشتر مشخص می‌شود. جنبه‌هایی که در اسطوره‌ها هم حضور دارند و به صورتی دیگر بیان می‌شوند. افسانه‌ها دارنده‌ی بسیاری از مشخصات فرهنگی روایت‌کننده‌های خود می‌باشند. ازین رو درک و تحلیل آن‌ها برای دریافت ریشه‌های فرهنگی اقوام و ارتباطات فرهنگی ملل دارای اهمیت

^۲ کارشناس مردم‌شناسی

است. افسانه‌ها علاوه بر روایت باورهای کهن و عام بشری، در خود ویژگی‌ها و عناصر محلی را نیز دارا می‌باشند و در گذر زمان و تحولات فرهنگ، مشمول پیرایش و گاه افزایش‌هایی می‌شوند. در این مقاله تلاش می‌شود ارتباط افسانه‌های لرستان با اسطوره‌ها با استفاده از الگوی پیشنهادی مختاریان (۱۳۸۴) انجام گیرد، این الگو برگرفته از مقاله‌ی لوی استراوس از تحلیل و تطبیق ساختاری افسانه‌ها و اسطوره‌ها می‌باشد. این مقاله در نقد طبقه‌بندی پراپ از افسانه‌ها ارائه شده. این بررسی از خلال وجود بن‌مایه‌ی مشترک تلاش برای دست‌یابی به زندگی جاودان در افسانه‌هایی از لرستان با اسطوره‌ی گیل‌گمش دنبال می‌گردد. در این پژوهش به ویژگی‌های محلی افسانه‌ها نیز پرداخته خواهد شد.

بیان مسئله و اهمیت تحقیق

در ادبیات شفاهی هر قوم و ملتی مضمون‌های مختلف وجود دارد که روشن شدن خاستگاه و معانی درونی آن‌ها می‌تواند گامی در جهت شناخت و درک بیشتر آن باشد. افسانه‌های پریان به دلیل حضور عنصر تخیل و آرمان‌پردازی که گاه از دایره‌ی حقیقت خارج شده، به عنوان خرافات پنداشته شده و مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرند. غافل از اینکه «بسیاری از ابداعات و تلاش‌های بشر، از خواست‌ها و آرمان‌هایی که در افسانه‌ها به آن‌ها پرداخته شده است ریشه گرفته‌اند» (دلشوی، ۱۳۶۴، ۱۴۹).

امروزه با توجه به سرعت تحولات فرهنگی جوامع و آنچه در لرستان دیده می‌شود، به نظر می‌رسد که اجزاء مختلف فرهنگ در لرستان و به ویژه ادبیات شفاهی ما به علت تغییرات زبانی و نیز تاثیرات فرهنگی، ناشی از تاثیر رسانه‌ها و زندگی شهری و پیامدهای آن در معرض فراموشی و از محلال قرار گرفته است. این جاست که ضرورت پرداختن به این امر احساس می‌شود. البته آسیب‌شناسی ادبیات شفاهی خود شایسته‌ی توجه کلان‌سازمان‌های مرتبط و اندیشمندان این حوزه است. افسانه‌ها به عنوان بخشی از میراث نیاکان دور و نزدیک ما، در بستر خود اطلاعات بسیاری از ویژگی‌های زبان شناختی و فرهنگی را دارا می‌باشد. وجود واژگان کهن، اشاره به آداب و رسوم و... می‌تواند دلیلی برای توجه محققان به افسانه‌ها باشد.

افسانه‌ها حاصل اندیشه‌ی گذشتگان در وقایع گوناگون زندگی است که تا کنون سینه به سینه، نقل شده‌اند و امروزه با هجوم زندگی شهری به دورترین خلوت‌های زندگی ما، به تدریج از مجالس رخت‌بربسته و با کم شدن آن‌ها از زندگی، از ژرفای پندها و حکمت‌های شناور در آنها بی‌بهره می‌مانیم.

روشن ساختن پیوند افسانه‌ها با پریان با اسطوره‌ها می‌تواند راهی برای پی بردن به عمق اندیشه‌ی مستتر در افسانه‌ها و اهمیت آن‌ها در میان تولیدات غیرمادی انسان ایجاد نماید. از طریق افسانه و اسطوره‌ها ما می‌توانیم به ویژگی‌ها و چگونگی افکار اقوام در مورد مسائل مختلف پی ببریم، به این دلیل که در این نقل‌ها راویان و سازندگان آن‌ها آگاهانه و شاید ناآگاهانه عناصری از فرهنگ محلی خود را در شرح مسائل به کار برده‌اند.

پیشینه ی پژوهش

محمدجعفر محجوب گردآورنده ی مجموعه مقالات در مورد ادبیات عامیانه ی ایران صادق هدایت، فضل ا... صبحی و حسین کوهی کرمانی را پیشگامان گردآوری داستان های عامیانه در ایران می داند (محجوب، ۱۳۷۸).

پس از آن ها محققان دیگری هم زحمات بسیاری در گردآوری و ثبت افسانه ها متقبل شده اند. در این بین می توان به سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، صمد بهرنگی، بهروزدهقانی، ابراهیم شکور زاده و گردآوری افسانه های ایرانی در چند مجلد توسط علی اشرف درویشیان و رضاخندان، گردآوری افسانه های خراسان توسط حمید رضا خزاعی و تلاش های دیگران اشاره نمود. تلاش مرتضی هنری، محسن میهن دوست و کاظم السادات اشکوری (مازلوف، ۱۳۷۶)، که همگی در راه گردآوری افسانه های رایج در میان مردم ایران سعی ها نموده اند، نیز شایسته یادآوری و توجه است.

در لرستان نیز کار گردآوری افسانه ها از طرف علاقه مندان این حوزه دنبال شده است. برای نمونه می توان به آثار زیر اشاره نمود. گردآوری چندین داستان و افسانه ی لری توسط داریوش رحمانیان، عزیزا... کشاورز و حجت ا... حیدری در سه مجموعه ی جدا گانه و نیز چندین افسانه از لرستان در مجموعه ی چند جلدی علی اشرف درویشیان و رضاخندان، از نمونه ی این گونه تلاش ها می باشد. علاوه بر آثاری که تنها جنبه ی گردآوری افسانه ها را دارا می باشند باید به پژوهش انجام شده توسط فرزانه سجادپور اشاره کرد، که در آن علاوه بر گردآوری افسانه ها به طبقه بندی و تحلیل رمزها و ریشه های اسطوره ای ویژگی های محلی موجود در افسانه ها نیز، اشاره شده است.

چهارچوب نظری

چهارچوب نظری مورد استفاده در این مقاله، برگرفته از مقاله ی لوی استراوس در نقد طبقه بندی محقق روسی، ولادیمیر پراپ از افسانه های پریان می باشد. پراپ در این کار طبقه بندی خود را بر اساس چگونگی توالی خویشکاری ها (کارکردها) ی موجود در افسانه ها که به شخصیت های مختلف نسبت داده شده اند، قرار داده است. در این اثر پراپ بیان می کند که گر چه تعداد خویشکاری های موجود در افسانه های پریان نامحدود نیست، اما ترکیب های نامحدودی را می توانند به وجود آورند، در نتیجه پراپ طبقه بندی خود از افسانه های پریان را با نشان دادن فرمول هایی که از چگونگی چینش این خویشکاری ها به وجود آمده اند انجام می دهد.

استراوس در مقاله ی یاد شده عدم توجه پراپ به محتوا و کم اهمیت دانستن آن نسبت به صورت را مورد انتقاد قرار می دهد. او این نکته را چکیده ی تفاوت میان ساختارگرایی و صورت گرایی می داند. به قول باستید (۱۳۷۰)، در واقع تفکر استراوس در توضیح اساطیر، شناخت معنی را در بر می گیرد. به باور پراپ افسانه های پریان از لحاظ تاریخی در عناصر ریخت شناسانه ی خود اسطوره ای را نشان می دهد. استراوس تشخیص رابطه میان اسطوره و افسانه از سوی پراپ را از نقاط مثبت کار او می داند و خود نیز به جدایی میان آن دو عقیده ای ندارد. «پراپ اسطوره هارا قلمرو هایی دور دست می داند که قصه های عامیانه ریشه های خود را در میان آنان می جویند» (پراپ، ۱۳۷۱، ۷۰). در مقابل استراوس عقیده دارد که مردم شناس از چنین تعبیری پرهیز خواهد نمود. به این دلیل که ما امروزه افسانه ها و اسطوره ها را در کنار هم می بینیم. «اسطوره در پی شناخت واقعیت است و بن مایه هایش را برحسب دریافت واقعی خود از جهان شکل می دهد، ولی در افسانه ها این بن مایه ها گرچه خاستگاهی مشابه با اسطوره دارند ولی بنا بر آرمان و آرزوی آدمی، هدفی دیگر دنبال می کنند» (مختاریان ۱۳۸۴، ۱۳۸). در این جا بر اساس آن چه پیرامون رابطه ی ساختاری افسانه ها و اسطوره ها و هم چنین رابطه ی تکمیلی آن ها نسبت به یکدیگر گفته شد، بر آنیم که ضمن نشان دادن این ارتباط با توجه به تطبیق عناصر ساختاری افسانه هایی از لرستان با اسطوره ی گیل گمش، ویژگی های محلی موجود در این افسانه ها را نیز بر شمریم.

انجام بررسی ساختاری

گیل گمش پهلوان شهر اورک است که، سرگذشت او را از طریق الواح گلی از فرازونشیب تاریخ گذشته و پس از قرن ها به ما رسیده است. دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور در پیشگفتار کتاب حماسه ی گیل گمش، اثر دونا روزنبرگ ۱۳۸۹، گیل گمش را به خاطر این که دو سوم از وجودش از خدایان است دارای ویژگی های اسطوره ای می داند. گیل گمش در پی رسیدن به حیات جاودانه تلاش های زیادی می کند. اما در آخر او نیز مانند سایر انسان ها ی میرنده، در برابر مرگ و فانی بودنش راه گریزی ندارد. در اساطیر و افسانه های اقوام و ملل دیگر اندیشه ی بی مرگی و زندگی جاودان همواره دیده می شود، در اساطیر ایران جمشید نماینده ی تلاش برای دست یابی به زندگی جاوید است، اما در آخر با از دست دادن فره ی ایزدی که پیامد ادعای ایزد بودن اوست به دست اژی دهاک نابود می گردد (روزنبرگ، ۱۳۸۹). ایرج بهرامی در پژوهشی دیگر، روئین تنی اسفندیار کیانی (ایرانی)، آشیل (یونانی)، زیگفرید (ژرمنی)، بالدر (اسکاندیناوی) را نشان گر آرزوی انسان برای دست یابی به زندگی جاودان میدانند، که در آخر هر کدام از این روئین تنان در مقابل مرگ در یچه ای گشاده دارند و راه گریزی در برابر مرگ ندارند. (بهرامی، ۱۳۸۵)

افسانه های لرستان هم مانند افسانه ها و اسطوره های دیگر اقوام، از این میل مشترک بشری تهی نیست و روایت گر تلاش هایی برای رسیدن به این مقصود هستند.

در این جا کوشش می شود از الگوی پیشنهادی مختاریان (۱۳۸۴) در قالب مقاله ای در فصل نامه ی انسان شناسی، برای طبقه بندی افسانه های پریان بر پایه ی تطبیق ساختاری و بن مایه های مشترک آن ها با اسطوره ها، ویژگی های محلی افسانه ها نیز توضیح داده شود. برای این کار به تطبیق ساختاری روایت سومری مرگ گیل گمش، ترجمه شده از الواح رُسی توسط یانیک بلان، با دو افسانه از لرستان که یکی به گویش لکی، که توسط نگارنده گردآوری شده و دیگری به گویش لری منتخب از پژوهش سجادپور ۱۳۸۹، خواهیم پرداخت.

در گویش لکی طوایف ساکن شهرستان های دلفان و کوهدشت افسانه ها را با نام پارچا می شناسند. پارچا ی ملک جمشید(راوی: عبدالعلی ابدالیان) روایت گر جستجوهای ملک جمشید در جستجوی جایی که در آنجا نمیرد می باشد- او به قصد یافتن جایی که در آن زندگی جاودان بیابد، سوار بر اسب خوبی که دارد، ترک دیار می کند- در راه به پیر زنی در کنار دریا می رسد- پیر زن دلیل حضور ملک جمشید در آن جا را می پرسد و او هدفش را می گوید- پیر زن می گوید این جا بمان نمی میری، ملک جمشید می پرسد که تا کی نمی میرد؟ پیرزن می گوید تا زمانی که آب دریا خشک شود. ملک جمشید می گوید: دست آخر دریا خشک می شود و من خواهم مرد- آن جا را ترک می کند در ادامه ی راه به شکارچی می رسد، که اِشکاری(بزکوهی) را شکار کرده و در حال کباب کردن مقداری از گوشت آن است. شکارچی از او می پرسد: تو کجا این جا کجا؟ ملک جمشید داستان جستجوی مکانی که در آن جا نمیرد را می گوید- شکارچی نیز به او می گوید که این جا بمان تا نمیری- وقتی ملک جمشید می پرسد تا کی نمی میرم؟ جواب می دهد تا زمانی که آن تنگه ی بالایی از شاخ اِشکار پرنشود نخواهی مرد- ملک جمشید می گوید عاقبت پر می شود و خواهم مرد- پس به راه خود ادامه می دهد تا به مرغ زاری میرسد و در کنار چشمه ای برای استراحت می ماند- کنیز پیری ای که در آن نزدیکی خانه دارد برای بردن آب به چشمه می آید وقتی چهره ی زیبای ملک جمشید را می بیند محو تماشای او می شود و زمان زیادی می گذرد- در بازگشت پری علت تاخیرش را جویا می شود- کنیز داستان جوان خوش سیما را باز گو می کند. پری وقتی ملک جمشید را می بیند، علت آمدنش را به آن جا می پرسد. وقتی از ماجرا باخبر می شود- به ملک جمشید می گوید: این جا بهشت است و تو هیچ وقت نمی میری- پری در ادامه دلباخته ی او شده- خود را به عقد ملک جمشید درمی آورد- پس از گذشت زمانی صاحب پسری می شوند- روزی ملک جمشید برای شکار بیرون می رود- وقتی در حال خوردن گوشت کبک است به یاد والدینش می افتد و تصمیم می گیرد به دیارش برگردد- اندوه گین به نزد پری می آید- پری وقتی از علت دلتنگی آگاه می شود- به او می گوید: تو هفتاد هزار سال است که این جا هستی- در این مدت تمام خانواده ات مرده اند- ملک جمشید این را باور نمی کند و برای دیدن والدین به راه می افتد. پری دو عدد سیب به او میدهد- در راه به پیر مردی می رسد که گوژ پشت

وخمیده شده است- پیر مرد با خوردن سیب ها جوان می شود- پیرمرد جوان شده می گوید: من ازرائیل هستم تمام عالم را کشته ام و فقط به انتظار تو این جا مانده ام. ملک جمشید مردن والدینش را هم از زبان ازرائیل باور نمی کند از ازرائیل برای رفتن به دیارش اجازه می گیرد- وقتی به دیارشان می رسد هیچ اثری از شهر و پدر و مادرش نمی بیند- به نزد ازرائیل برمی گردد- ازرائیل او را می کشد بنا به توصیه ی پری او را به پشت اسبش می گذارد و سر اسب را به طرف راهی که از آن آمده بر می گرداند- وقتی اسب جسد ملک جمشید را به خانه ی پری بر می گرداند، پری با تار مویش او را دوباره زنده می کند و با خوشی به زندگی ادامه می دهند.

در این جا به مقایسه ی عناصر ساختاری افسانه ی ملک جمشید و اسطوره ی گیل گمش با استفاده از نظریه ی استراوس خواهیم پرداخت.

اسطوره ی گیل گمش	افسانه ی ملک جمشید
۱- بعد از مرگ انکیدو گیل و برای رهایی از مرگ آواره ی	۱- ملک جمشید برای رسیدن به جایی که گمش از مرگ هراسان نمیرد به راه می افتد. کوه و بیابان .
۲- گیل گمش پس از گذر از دریا به سیدوری (پیرزن ماهی فروش) می رسد.	۲- ملک جمشید در راه به پیرزنی در کنار کوهستان ها در کنار دریا می رسد. فروش) می رسد.
۳- سیدوری به گیل گمش می خود را قبول کند. گیل گمش می کند	۳- پیرزن پس از آنکه از علت آمدن ملک گوید: سرنوشت جمشید به آن جا مطلع می شود، به او سیدوری را ترک می گوید: آن جا بماند ولی زندگی جاودان نخواهد یافت. ملک جمشید پیرزن را ترک می کند و به راه خود ادامه میدهد.
۴- گیل گمش به اورشانیابی دارنده ی زندگی جاودان می	۴- ملک جمشید به شکارچی می رسد و تکرار قایقران اوتاناپیشتم، آن چه در مرحله ی قبل رخ می دهد. رسد، از او می خواهد

- که او را نزد اوتاناپیشتم ببرد.
- ۵- گیل گمش پس از عبور از دریا به نزد
پری و کنیزش که دارای زندگی جاودان است
دوردست و همسرش
می رسد.
میرسد.
- ۶- پری از ملک جمشید دلیل آمدنش را می پرسد.
نشان و
دلیل آمدنش را می پرسد.
- ۷- همسر اوتاناپیشتم که دلش
برای پهلوان
او می خواهد به دیارش برگردد، به او دو عدد
گمش دلش
سیب جوانی بخش می دهد
خواهد به او محل
- ۸- ملک جمشید در راه باز گشت به دیارش
گیاه زندگی را از
سیب های جوانی بخش را به پی مردی که
خزنده و حلقه
از شدت پیری خمیده شده است و چهار دست
اندازد و درخشان
وپا می خزد می دهد. پیر مرد جوان می شود.
گیاه(مرد-سالخورده-
- دوباره جوان شده)
- ۹- گیل گمش سپس سرنوشت
خود را پذیرفته به
جسدش را روی اسب گذاشته و سر اسب را به طرف
شهر خود باز می گردد.

عقب برمی گرداند

۱۰- پری، تارمویش را به جسد بی جان ملک جمشید
۱- مرگ گیل گمش
می رساند، ملک جمشید زنده می شود و به همراه پری
در بهشت زندگی جاودانه میابد.

نمودار قبل شباهت های بسیار را میان افسانه ی ملک جمشید و اسطوره ای گیل گمش نشان می دهد. علی رغم شباهت های بسیار در بن مایه ی مشترک تلاش برای رسیدن به زندگی جاودان(بی مرگی) و برخورد با شخصیت های مشابه (والبته تا حدودی با خویشکاری های مشابه)، تفاوت های مهمی را نیز مشاهده می بینیم. مهمترین تفاوت در ویژگی اسطوره ای شخصیت گیل گمش یعنی، خدایی بودن دو سوم وجودش می باشد. بعد از آن باید به چگونگی حل شدن مسئله در پایان کار توجه نمود. در حالی که گیل گمش با از دست دادن گیاه زندگی، سرنوشت میرا و محتوم خود را می پذیرد و در نهایت تسلیم مرگ می شود، ملک جمشید با تدبیر پری نه تنها زنده می شود، بلکه به زندگی جاودان، البته در جهانی دیگر(یعنی بهشت) دست می یابد.

در این جا باید به مهمترین تفاوت اسطوره و قصه های پریان که مورد تاکید استراوس نیز بود اشاره نمایم. در افسانه های پریان تقابل ها به شکل تخفیف یافته تری نشان داده می شوند و درون مایه ها را به صورت ضعیف تری نسبت به اسطوره ها انتقال می دهند...داستان پریان با جای بازی بیشتر نسبت به اسطوره ها می تواند نقش ها را شکل دهند و در آن، جای گشت ها را با آزادی بیشتر می بینیم. به علاوه در اسطور ما با ساختاری منطقی، که نتیجه ی منطقی را از تقابل به دست می دهد روبرو هستیم. حال آنکه در افسانه های پریان، آرمان پردازی های انسان حضور یافته و معمولاً در پایان با صحنه دلخواه قهرمان و خوشی مواجه هستیم.(پراپ، ۱۳۷۱)

بن مایه ی تلاش برای رسیدن به زندگی جاودان را در یکی از افسانه های لری نیز می توان یافت. در این داستان نیز شخصی از دیار پدر و مادر خود رخت بر می بندد و به دنبال زندگی جاودان (جایی که در مرگ نباشد) رهسپار می شود. در راه به شهرهای مختلف می رسد در گفتگو با ساکنان درمی یابد که در این شهر ها نیز مردم می میرند، پس جستجوی خود را ادامه می دهد. در ادامه داستان به غاری می رسد برای استراحت وارد آن می شود که با دنیایی دیگر آشنا می شود، مرغ زاری پر از درخت و میوه که هرچه می خواهد هست مدت ها در آنجا می ماند تا اینکه دو فرشته نزد او می آیند و به او می گویند: که هفتاد هزار سال است که در این جا زندگی می کند، اکنون نوبت مرگش فرا رسیده و باید از آنجا برود. جوان شروع به اعتراض می کند و می گوید این جا تنها جایی بود که در آن از مرگ نشان نیافتم. دو فرشته یک عینک، عصا و سه عدد سیب به او می دهند تا راهی جهان فانی شود. پس از عبور از دهانه ی غار جوان بلافاصله پیر می شود از عینک و عصا کمک می گیرد و در راه آن سیب ها را می

خورد. در این بین به سه نفر می رسد که در حال حفر کردن قبری هستند. آن ها منتظر او هستند. به او می گویند که این قبر توست جوان پایش لغزیده و به درون قبر می افتد و می میرد. در این داستان هم مانند اسطوره ی گیل گمش شخصی به طلب زندگی جاودان شهر و دیار خود را ترک می گوید و از جاهای مختلف می گذرد و از آن ها سراغ زندگی جاودان را می گیرد که در آن ها یافت نمی شود جوان سرانجام به باغی می رسد که در آن می تواند بدون مرگ به زندگی ادامه دهد اما بالاخره مجبور به ترک آن جا می شود. مانند گیل گمش که در مرغ زار اوتنایشتم زندگی بدون مرگ آنها را می بیند اما باید به سرزمین خود برگردد. جوان در راه در می یابد که مرگ سرانجام محتوم اوست و از آن گریزی نیست به مانند گیل گمش که گیاه زندگی را از دست می دهد و در می یابد که مرگ سرنوشت قطعی او می باشد. بر اساس شباهت افسانه های آورده شده و اسطوره ی گیل گمش می توان جدول زیر را ترسیم نمود:

اسطوره ی گیل گمش افسانه ملک جمشید

افسانه جوان

+	+	+	آرزوی دست یافتن به زندگی جاودان
		+	بن مایه ی اسطوره ای شخصیت قهرمان
+	+	+	جستجو در جاها و اشخاص مختلف برای بی مرگی
+	+	+	رسیدن به جایی که در آن زندگی جاودان وجود دارد.
	+	+	دست یافتن به گیاه زندگی بواسطه دل بستگی دارنده ی
			آن به قهرمان
+	+	+	از دست دادن گیاه زندگی و تسلیم شدن در برابر مرگ
	+		رسیدن به زندگی جاودان توسط یک یاری

با توجه به جدول بالا که براساس نظر استراوس طرح ریزی شده است. می توان شباهت و نزدیکی میان اسطوره و افسانه ها را بهتر درک نمود. همان گونه که در جدول نشان داده شده است میل به جاودانگی (نامیرایی) در همه ی موارد مشترک است. ویژگی گیل گمش که دو سوم از وجودش از خدایان است به او شخصیتی اسطوره ای می دهد، در حالی که زیبای ملک جمشید و شاید جستجو گر بودن جوان که می تواند صفت بارز آن ها تلقی گردد، در مقابل وجه ی اسطوره ای گیل گمش کم رنگ تر می نماید. جستجوگری و پرتلاشی و پیرو آن رسیدن به جایی که در آن زندگی جاودان وجود دارد از دیگر عناصر مشترک سه روایت می باشد، گر چه حوادث و مکان ها و سختی های راه طی شده علی رغم مطرح بودن، در داستان ها به شکل های مختلفی بیان شده و ملک جمشید و جوان جویای مرگ نسبت به گیل گمش از وقایع و موانع سهل تری عبور می کنند. مختاریان حضور عشق در افسانه های ایرانی را تحت تاثیر ارتباط فرهنگی با بین النهرین می داند و آن را جنبه ای فرعی در داستان می

داند. به روایت یانیک بلان (۱۳۸۰) از اسطوره ی گیل گمش دل سوزی و شاید دل‌بستگی همسر او تنا پیشینم به گیل گمش است که شوهرش را ترغیب به دادن گیاه زندگی به گیل گمش می کند. در داستان ملک جمشید هم پری با دیدن زیبایی ملک جمشید مجذوب او می شود و سپس به او یاری می رساند. از شباهت های دیگر اسطوره ای گیل گمش با افسانه های مطرح شده، از دست دادن عنصر گیاهی حیات بخش است که در نهایت با این اتفاق قهرمان روایت، سرنوشت محتوم خود یعنی مرگ را می پذیرد. ملک جمشید نیز در راه میرا بودن تمام انسان ها را درمیابد، پیرزن (نماینده ی زنان) و شکارچی (نماینده ی مردان) هستند که دست آخر خواهند مُرد.

از ویژگی مشترک مهمی که میان اسطوره ی گیل گمش و افسانه ها ی یاد شده وجود دارد، عنصر گیاهی به عنوان منبع زندگی جاودانی است. در اسطوره گیل گمش آن را مانند گلی سرخ که در بستر دریا می روید و دارای خارهای فراوان است معرفی می شود. نام این گیاه [که] گیل گمش رامصمم به یافتنش می کند: «مرد - سالخورده - دوباره جوان شد» (بلان، ۱۳۸۰، ۱۴۱) در افسانه ی ملک جمشید سیب ها به عنوان عنصر گیاهی جوانی بخش پیر مرد سال خورده را دوباره جوان می کند. در افسانه ی دیگر نیز جوان در باغی پر از میوه زندگی بدون مرگ را تجربه کرد. از شباهت های بسیار نزدیک اسطوره با افسانه ی گیل گمش، نزدیکی شکل ظاهری موجودی که گیاه حیات را از گیل گمش می رباید و پیر مردی که سیب ها ی حیات بخش ملک جمشید را می خورد می باشد در اسطوره به صورت موجودی که حلقه وار می خزد [مار] و پس از خوردن گیاه پوست انداخته و جوان می شود یاد شده، پیر مرد افسانه به صورت خمیده و گوژ پشت، که چهار دست و پا راه می رود توصیف شده است. این شباهت ها و نزدیکی ها علاوه بر وجود بن مایه ای مشترک، یاد آور تاکید استراوس بر هم جواری و نقش تکمیلی اسطوره ها و افسانه ها می باشد.

در افسانه ی ملک جمشید او دارای اسب خوبی است که در اواخر داستان او را به محلی که پری در آن زندگی می کند بر می گرداند. در فرهنگ هند و اروپایی اسب از نماد های مهم می باشد. این ویژگی در افسانه ای لرستان نیز نمایان است در برخی افسانه ها حضور اسب و نقش آن پر رنگ می باشد و در برخی دیگر کم رنگ. در نزد اقوام کاسی که سرزمین کنونی لرستان بخشی از استقرارگاه این قوم بوده است، اسب جایگاه پر اهمیتی داشته است. از نقش مایه های اشیاء برنزی لرستان، نقش اسب می باشد و نیز اشیاء مربوط به زین و برگ اسب، که به وفور در این منطقه به دست آمده اند. اشیاء مربوط به زین و برگ اسب در قبرهای حفاری شده نیز خود نمایی می کنند بسیاری از این اشیاء را نماد تلقی از اسب، به عنوان انتقال دهنده ی انسان به جهانی دیگر دانسته اند. در فرهنگ معاصر لرستان نیز اسب همچنان از جایگاه پر اهمیتی برخوردار بوده است. وجود نقش مایه ی اسب و سوار آن بر سنگ قبرها و حضور این حیوان در مراسم سوگواری (اسب کتل شده) همگی در پیوند اسب با انتقال به جهانی دیگر است. در افسانه ملک جمشید نیز، از رابیل پس از گرفتن جان ملک جمشید او را بر گرده ی اسبش قرار می دهد و اسب او را نزد پری (جایی که زندگی جاودان وجود دارد) بر می گرداند.

از دیگر عناصر محلی افسانه می توان به شکار و شاخ شکار اشاره نمود. شکارچی به ملک جمشید می گوید زمانیکه آن تنگه(دره)ی بالایی از شاخ شکار پر شود، آنگاه خواهی مرد. در فرهنگ مردم لرستان شکارچی پس از انداختن چوپ هزاره، یعنی کشتن هزار شکار، زمان مرگش فرا خواهد رسید. در اینجا، پر کردن تنگ بالایی از شاخ شکارها می تواند تصویری از انداختن چوپ هزاره باشد. انجام این کار مستلزم سپری کردن سالیانی بسیار است و در واقع شکارچیان در سنین بالا ممکن است که به این مرتبه برسند، زمانیکه مرگ در کمین انسان کهنسال نشسته است.

پری از دیگر عناصری است که در فرهنگ محلی حضوری پر رنگ دارد. داستان های پیرامون آن آمیزه ای از ترس و هیجان را برای ما در بر دارد. کسانی هستند که امروزه نقل پری داری یکی از اجداد خود را به یاد دارند. و نیز درمانگرانی که نیاکان آنها از برکت ارتباط با پریان، دارای بهره (فره) ای خاص در درمان بعضی بیماریها شده اند که این بهره از طریق وراثت به آن ها رسیده است(بری مثال می توان به کسانی که در باور عامه دارای قدرت درمان بیماری زردی(یرقان) هستند اشاره نمود). حضور پری در باورهای ایرانی قابل رد یابی و مشخص است. زهره محمدیان مغایر در مقاله ای ضمن نشان دادند رابطه ی پریان ایرانی با آپسارا(آب چهره)ی هندی یکی بودن آنها را نشان می دهد، به همان نحو که روزگاری اقوام هند و ایرانی از یک ریشه جدا شده اند. « در افسانه های سحر آمیز ایرانی پری با کوزه ای آب در دست، در خزینه حمام، نشسته بر لب چشمه، کنار جزیره ای وسط دریا و... وارد افسانه می شود»(محمدیان مغایر، ۱۱۰، ۱۳۸۴). در افسانه ملک جمشید نیز پری در کنار چشمه ای خانه دارد و با ورود خود به افسانه قهرمان را یاری می کند. آنچه در اینجا مهم است وجود پری بعنوان عنصری از فرهنگ ایرانی است که ویژگی منطقه ای افسانه را پر رنگ می کند.

اندیشناک بودن ملک جمشید در باره ی پدر و مادر، نیز می تواند بعنوان خصلتی محلی -مذهبی مورد بررسی قرار گیرد. اهمیت والدین در فرهنگ بومی و نیز توصیه های مذهبی در این مورد مسئله را بیشتر روشن می کند.

افسانه دیگر که در گویش لری رواج دارد نسبت به افسانه ملک جمشید، تغییراتی را نشان می دهد در این افسانه از اسب ملک جمشید خبری نیست، به جای برخورد ملک جمشید با پیرزن و شکارچی، او به شهرهای مختلف سر می زند. از باغی که در آن خبری از مرگ نبوده رانده می شود و عینک، عصا و سیب را بعنوان لوازمی که در راه ممکن است به کارش آیند حمل می کند. برخی از این عناصر همچون عینک نشان از جدیدتر بودن این روایت از میل به زندگی جاودان است. در آخر جوان می میرد و خبری از بازگشت دوباره او به سرزمین بی مرگی نیست، در حالی که ملک جمشید دوباره به آنجا برمیگردد. این ویژگی آخر شاید در پی تحولات فرهنگ و تغییر دیدگاهها نسبت به مسائل زندگی باشد و حاصل تلاش راویان افسانه برای امروزی کردن و عقلانی شدن افسانه باشد.

نکته قابل تامل دیگر همسانی افسانه های موسوم به پارچا در زبان لکی و افسانه های هندی که در مجموعه ی پانچا تنترا (کلیله ودمنه) گردآمده اند می باشد. با توجه به شباهت و هم ریشگی فرهنگ ها ی هندی و ایرانی، این تشابه در افسانه ها نیز می تواند به عنوان موضوع پژوهشی مستقل مطرح باشد.

نتیجه گیری

براساس آنچه تاکنون گفته شد با استفاده از الگوی ارائه شده توسط استراوس در جهت بررسی ساختاری رابطه ی افسانه ها و اسطوره ها و استفاده از آن به عنوان گونه ای طبقه بندی می توان افسانه های پریان را بر اساس شباهت ساختاری و محتوا با اسطوره ها در ذیل آنها طبقه بندی نمود. در اینجا ضمن تلاش برای نشان دادن کاربردی بودن این الگو، به تفاوت ها و شباهت های اسطوره ها و افسانه ها اشاره شد.

از دیگر نتایج به دست آمده، می توان به ویژگی های بومی و محلی افسانه ها اشاره نمود. در افسانه های آورده شده حضور عناصری از فرهنگ محلی مانند اسب، شکار، پری و... توضیح داده شد. علاوه بر آن می توان شباهت ها را به عنوان نشانه هایی از اخذ و تبادل فرهنگی میان اقوام در نظر گرفت. افسانه ها بستری برای تخیل و تحقق امیال آدمی مهیا ساخته اند، در اینجا گرچه موضوعی حقیقی نقل می شود ولی قهرمان به گونه ای شگفت انگیز و فراتر از قواعد و حقایق موجود در جهان واقعی خواسته هایش را محقق می بیند و بر مشکلات پیروز و پایانی خوش را رقم می زند. به هر حال افسانه ها با روایت نمودن بت مایه هایی اسطوره ای، در کنار اسطوره ها ادامه می یابند و به قول استراوس نقش تکمیلی برای هم ایفا می کنند. افسانه خصوصیات منطقه ای را نیز نمایش می دهند، روابط فرهنگی ملل را می نمایانند، شباهت بسیار افسانه ملک جمشید و اسطوره ی گیل گمش، از نمود های ارتباط دیرینه ی دو فرهنگ ایرانی و بین النهرین است. نتیجه ی مهم این گفته ها جلب توجه ما به ادبیات شفاهی و افسانه هاست، که در آینه ی آن ها فرهنگمان را بیشتر بشناسیم.

منابع

- باستید، روزه. ۱۳۷۰. دانش اساطیر. جلال ستاری. تهران: انتشارات توس
- بلان، یانیک. ۱۳۸۰. پژوهشی در ناگزیری مرگ گیل گمش. جلال ستاری. تهران: نشر مرکز
- بهرامی، ایرج. ۱۳۸۵. روئین تنی و جاودانگی در اساطیر. تهران: نشر ورجاوند
- پراپ، ولادیمیر. ۱۳۷۱. ریشه های تاریخی قصه های پریان. فریدون بدره ای. تهران: انتشارات توس
- پراپ، ولادیمیر. ۱۳۸۶. ریخت شناسی قصه های پریان. فریدون بدره ای. تهران: انتشارات توس
- حیدری، حجت الله. ۱۳۸۰. متل های لرستان. خرم آباد. انتشارات افلاک
- خزاعی، حمیدرضا. ۱۳۸۲. افسانه های خراسان. مشهد: انتشارات ماه تابان

درویشیان، علی اشرف. خندان، رضا. ۱۳۷۹. فرهنگ افسانه های مردم ایران. تهران: نشر کتاب و فرهنگ دلاشو، م، لوفر. ۱۳۶۴. زبان رمزی افسانه ها. جلال ستاری. تهران انتشارات توس

رزنبرگ، دنا. ۱۳۸۹. حماسه ی گیل گمش. ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: نشر اسطوره

سجادپور، فرزانه. ۱۳۸۹. طرح گردآوری و تحلیل افسانه های لرستان. دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد. چاپ نشده

کشاورز، عزیزالله. ۱۳۸۱. افسانه های لرستان. خرم آباد: انتشارات افلاک

مازلوف، اولریش. ۱۳۷۶. طبقه بندی قصه های ایرانی. کیکاووس جهاننداری. تهران: سروش

محجوب، محمدجعفر. ۱۳۸۷. ادبیات عامیانه ی ایران (جلداول و دوم). تهران: نشر چشمه

مختاریان، بهار. ۱۳۸۴. الگوی پیشنهادی رده بندی داستان های پریان بر بنیاد اسطوره ها. نامه ی انسان شناسی. شماره ی ۸. تهران: انجمن انسان شناسی ایران

محمدیان مغایر، زهره. ۱۳۸۴. پیمان پری و آپسارا با آدمی. نامه ی انسان شناسی. شماره ی ۸. تهران: انجمن انسان شناسی ایران